

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی (علمی - پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی)

سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۰۹

تاریخ تصویب: ۹۸/۰۲/۱۵

صفحات: ۱۰۳ - ۱۲۹

حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه‌طلبی کشور تازه تاسیس از منظر

حقوق بین‌الملل

زینب صیقلانی

دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل پردیس البرز دانشگاه تهران

سید باقر میرعباسی*

استاد گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

هدف از این مقاله حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه‌طلبی کشور تازه تاسیس از منظر حقوق بین‌الملل است. ابزار گردآوری آن از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و در قالب فیش‌برداری است. تجزیه و تحلیل آن بصورت توصیفی - تحلیلی است. بررسی کشور تازه تاسیس چه از منظر حقوق داخلی و چه از منظر بین‌الملل دارای حقوق یکسانی با دیگر کشورهاست. یکی از موضوعات مهم در کشور تازه تاسیس اصل حق تعیین سرنوشت است و به عنوان یک حق بشری پایه و اساس سایر حقوق بشری را تشکیل می‌دهد که به موجب آن همه افراد و گروه‌های اجتماعی صرفنظر از قومیت، نژاد، جنس و مذهب می‌توانند امور خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دست گیرند. این حق یک حق بشری فردی است که تک تک افراد یک ملت از آن برخوردارند و شاید به همین علت است که در منشور ملل متحد در کنار ضرورت رعایت و احترام به حقوق و آزادی‌های بنیادین فردی، از این اصل نام برده شده است. از اساسی‌ترین موازین حقوق بشر، حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق تا بدانجا است که آن را پایه و اساس همگی حقوق بشری می‌دانند. در حقیقت برای نیل به سایر حقوق بشری تحقق اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت به سزایی دارد و در صورتی که این اصل اجراء نگردد نمی‌توان از دولتی غیر منتخب انتظار چندانی داشت تا نسبت به اصول حقوق بشری متعهد باشد. حق تعیین سرنوشت دارای ابعاد متفاوتی است. این حق در عرصه حقوق بشر، هم در ساحت حقوق مدنی-سیاسی و هم در قلمرو حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی مورد استناد قرار می‌گیرد. در این مقاله به پرسش‌های زیر پاسخ داده می‌شود. جایگاه و اعتبار حقوقی حق تعیین سرنوشت از منظر حقوق بین‌الملل چگونه است؟ اقدامات حقوقی اصل حق تعیین سرنوشت و مشروعیت آن در حقوق بین‌الملل چگونه است؟ حق تعیین سرنوشت مردم تحت استعمار و در سرزمین‌های غیرمختار چگونه است؟

واژگان کلیدی: کشور تازه تاسیس، حق تعیین سرنوشت، تجزیه‌طلبی، منشور ملل متحد.

مقدمه

کشورهای زیادی در پی فروپاشی یا جدایی خود به شکل تازه‌ای شکل گرفته‌اند. این کشورها یا به رفراندوم گذاشتن حق جدایی خود تشکیل شده‌اند یا بر اثر جنگ و فشار غلبه سایر کشورها به استعمار دیگر کشورها درآمده‌اند. حق تعیین سرنوشت که به عنوان یک اصل دموکراتیک و پذیرفته شده در تمام سیستم‌های حکومتی است. (تاتلی، ۱۳۸۶: ۳۳). یکی از اساسی‌ترین و اصولی‌ترین جنبش‌های اجتماعی هر ملتی مشخص کردن سرنوشت آن ملت است. احترام به خواسته‌ها و آرزوهای هر ملتی و مردمش، به معنی حق مشخص کردن سرنوشت که یک اصل دموکراتیکی می‌باشد، که همه‌ی دولت‌هایی که حاکمیت دارند را رضایت حکومت شوندگان را دارد، معمولاً در همه‌ی زمینه‌های حقوق سیاسی و مدنی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی باز می‌شود و همچنین در اسناد بین‌المللی و اطلاعیه‌های عمومی سازمان ملل مورد توجه خاصی قرار گرفته است. (موسوی، ۱۳۸۷: ۶۲). بطوری که بیشتر بیانیه‌های سازمان ملل در ارتباط با حق تعیین سرنوشت ملت‌هاست. اصل حق تعیین سرنوشت بیان می‌کند که در احترام به اصل حقوق مساوی و برابری فرصت‌ها ملت‌ها این شانس و حق دارند که می‌توانند موقعیت سیاسی بین‌المللی و همچنین حاکمیت خود را بدون دخالت دادن اجبار و زوری یا دخالت خارجی انتخاب کنند.^۱ اصل حق تعیین سرنوشت بر پایه نظریه حق حاکمیت مردم استوار است. براساس این حق، مردم می‌توانند آزادانه وضعیت نحوه اداره سیاسی جامعه خودشان را تعیین کنند و بر منابع طبیعی کشورشان حق دارند و نیز مبتنی بر این حق است که توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی‌شان را پیگیری می‌کنند. (امیدی، ۱۳۸۵: ۳۸). هر مسئله‌ای که در کشورها در زمینه انفصال بوجود می‌آید منشاء و پیدایش آن جرعه‌ای از یک فرقه حاصل با رهبریت فردی خاص شکل می‌گیرد. بنیان اصلی فرهنگ هر کشوری تقویت ارزش‌های اخلاقی آن کشور در سطح جوامع بین‌المللی است. احقاق حق فقط در صورتی مجاز است که به زیان

۱. Crawford, 'the Right to Self-Determination in International Law: Its Development and Future', in P. Alston (ed.), *Peoples' Rights* (۲۰۰۱), and F. Kirgis, 'The Degrees of Self- Determination in the United Nations Era', *American Journal of International Law* (۱۹۹۴) ۳۸۷.

اخلاقاً ناموجهی منجر نشود. امکان دارد که در شرایط خاصی از احقاق حق جدایی طلبی ضرر اخلاقی غیر موجه‌ای را به سایرین وادار کند. در این حالت با توجه به نوع و مقدار آن زیان امکان دارد که احقاق آن حق در شرایطی از نگاه اخلاقی زشت تلقی شود. (نوزانی، ۱۳۹۰: ۴۲). در این مقاله به پرسش‌های زیر پاسخ داده می‌شود. جایگاه و اعتبار حقوقی حق تعیین سرنوشت از منظر حقوق بین‌الملل چگونه است؟ اقدامات حقوقی اصل حق تعیین سرنوشت و مشروعیت آن در حقوق بین‌الملل چگونه است؟ حق تعیین سرنوشت مردم تحت استعمار و درس‌زمین‌های غیرمختار چگونه است؟

۱. جایگاه و اعتبار حقوقی حق تعیین سرنوشت

تا به حال تعریف دقیق و مشخصی از اصل حق تعیین سرنوشت ارائه نشده است. بنا به یک تعریف کلی اصل حق تعیین سرنوشت را می‌توان چنین تعریف نمود: «اصل حق تعیین سرنوشت حق یک جامعه انسانی برای برخورداری از نهادهای اجتماعی و سیاسی است که تضمین‌کننده وجود و توسعه آن جامعه با عنایت به ویژگی‌های آن تجمع انسانی به شمار می‌رود؛ ویژگی‌هایی که آن جامعه را از دیگر جوامع متمایز می‌نماید.» (نوزانی، ۱۳۹۰: ۳۲).

حق تعیین سرنوشت در تعریف بالا حقی جمعی تلقی گردیده است. تعریف یاد شده بیشتر حق تعیین سرنوشت را از منظر داخلی مورد توجه قرار داده است. ولی در عین حال نباید از نظر دور داشت که این تعریف دارای ابعاد خارجی نیز می‌باشد. از آنجا که یک جامعه انسانی خود را در ارتباط با سایر جوامع صورت بندی می‌کند بعد خارجی حق تعیین سرنوشت خود را نشان می‌دهد. در این حالت است که نخستین بنیانگذاران حق تعیین سرنوشت از تعیین حق گروهی سخن گفته‌اند که در یک سرزمین مشخص ساکن هستند و مایلند که وضعیت خود را در میدان بین‌المللی معلوم کنند. همچنین تاکید بر حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت در ماده‌های ۵۵ و ۱ منشور ملل متحد و در ماده یک مشترک عهدنامه‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گردیده است. در کنار این چنین حقی حتماً باید در موازات اصول حقوق بین‌الملل به کار گرفته شود. در نتیجه به کار گرفتن حق تعیین سرنوشت و اعمال آن باید به گونه‌ای باشد که با رعایت کردن اصولی اهداف حقوق بین‌الملل مانند حفظ دوستی و صلح و همچنین اهتمام به اسوا شناخته شده‌ای مانند تمامیت ارضی باشد. (عزیزی، ۱۳۸۸: ۲۷).

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

در باب اهمیت و ارزش و اعتبار این اصل حقوقی همین بس که بسیاری از صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل آن را در ردیف «قواعد امره» به شمار آورده‌اند. علاوه بر این بسیاری از برجستگان حقوق بین‌الملل از اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها به عنوان قاعده امره یاد کرده‌اند، و این امر یعنی نظر حقوقی صاحب‌نظران و اندیشمندان حقوق بین‌الملل، به موجب بند ۴ از ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری تشکیل‌دهنده‌ی یکی از منابع حقوق بین‌الملل تحت عنوان دکتربین می‌باشد. با توجه به اینکه بسیاری از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد این کار تایید کرده‌اند، علاوه بر این دیوان بین‌المللی دادگستری در دو قضیه مهمی که در مورد حق تعیین سرنوشت بوده و برای اخذ نظر مشورتی به دیوان ارجاع شد (قضایای نامیبیا و صحرای غربی)، بر اهمیت حقوقی این اصل به عنوان قاعده امره صحنه گذاشته است. اما در حال حاضر باید گفت که موضوع قاعده امره بودن اصل حق تعیین سرنوشت منسوخ گردیده و باید این اصل را از جمله «تعهدات عام الشمول» به حساب آورد. نمونه‌هایی از آرای گوناگونی که اصل حق تعیین سرنوشت را «ویژگی عام الشمول» می‌دانند در زیر آمده است که دیوان بین‌المللی دادگستری در آراء گوناگونی از جمله در رای مربوط به تیمور شرقی در سال ۱۹۹۵، و در رای مشورتی دیوان بین‌المللی در سال ۲۰۰۴ در قضیه دیوار حائل در سرزمین‌های فلسطینی. به این مفهوم است که این حق شرط‌گذاری قواعد را ندارد ولی از جمله اصول اساسی حقوق بین‌الملل معاصر است که تمام دولت‌ها برای رعایت آن در برابر تمام جامعه بین‌المللی متعهد می‌باشند. (اخوان، ۱۳۸۶: ۲۱).

۲. حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه‌طلبی از زمان منشور ملل متحد

اصل حق تعیین سرنوشت؛ در اوایل ظهورش عموماً یک اصل سیاسی خوانده می‌شد به مرور زمان از اعتبار حقوقی نیز برخوردار شد و با افزایش تدریجی ارزش حقوقی آن و تلاش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به یکی از اصول بنیادی و اساسی حقوق بین‌الملل تغییر داده شد. هر چند که، تغییر سریع و ارزشی شدن حقوقی فزاینده این اصل را بایستی مدیون دوره استعمارزدایی و مبارزه با استعمار و سلطه رژیم‌های نژاد پرست بدانیم. سال ۱۹۴۵ و در طی تصویب منشور ملل متحد برای دولت‌ها و مخصوصاً برای دولت‌های بزرگ که مستعمراتی داشتند، این ابهام پیش آمد که مبدا حق تعیین سرنوشت به مردم سرزمین‌های مستعمره نیز واگذار شود. همین موضوع بود که باعث گردید از طرف دولت‌هایی مانند بلژیک حق تعیین سرنوشت در نظر گرفته شود علت اصلی مخالفت بلژیک با اصل یاد شده، منافع استعماری این کشور بود و پیشنهاد جایگزین

حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه طلبی کشور^۵

این کشور، ذکر مقررات حمایتی بیشتر درخصوص حقوق بشر بود. کشورهای دیگری علاوه بر بلژیک با ورود اصل حق تعیین سرنوشت به منشور از منظر دیگری مخالفت می نمودند. عمده دلایل مخالفت این کشورها ترس از مساله تجزیه طلبی گروه های قومی و اقلیت ها بود. به عنوان مثال هیات نمایندگی کلمبیا چنین اظهار داشت: «اگر تعیین سرنوشت به معنای حق کشوری برای استقرار حکومت خود باشد ما مطمئناً دوست نداریم که این اصل وارد منشور شود. اما اگر قرار باشد به معنای حق جدا شدن و تجزیه طلبی باشد به نظر ما بایستی آن را باعث ایجاد هرج و مرج بین المللی بدانیم و در این صورت نباید برای ورود آن به متن منشور تمایل داشته باشیم». نتیجتاً اصل تعیین سرنوشت در چهارچوب یک اصل سیاسی و نه یک قاعده حکومتی در منشور ملل متحده ماده ۱ (۲) و همچنین به عنوان یکی از اهداف ملل متحد قرار گرفته شد که این ماده به صورت زیر قرارداد کرده است «گسترش دادن رابطه های دوستانه با توجه به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و به کارگیری دیگر ابار برای رشد دادن صلح جهانی»^۱ برای نخستین بار بود که این اصل در قرارداد چندگانه و به این صورت تصویب گشت، و به این ترتیب تصویب منشور نقطه عطف مهمی در تاریخ تحول اصل حق تعیین سرنوشت به حساب می آید. نهایت فعالیت های ملل متحد که در درهه ۱۹۶۰ می باشد و درجهت اعتلای اصل تعیین سرنوشت در بسته استعمارزدایی بود.

اطلاعیه گرفتن استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات به این امید و آرزو که به سرعت بخشیدن پروسه استعمارزدایی به تصویب مجمع عمومی رسید. به اعلامیه ضد استعمار یا استعمارزدایی معروف است؛ مقرر می دارد که هم حق تعیین سرنوشت دارند و اعلام می کند که استعمار باید به سرعت و بدون قید و شرط از میان برداشته شود. براساس اعلامیه و اعطای استقلال که در قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی گنجانده شده بود در طی آن در سال ۱۹۶۲ مجمع عمومی، کمیته مخصوص ضد استعمار را درست کرد تا که بتواند بر به کاربردن اعلامیه نظارت کند و و قوانینی برای صدور آن بدهد. به تعویق تصویب این اعلامیه، در سال ۱۹۶۶ عهدنامه بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و عهدنامه بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به تصویب رسید. ماده یک مشترک در عهدنامه می گوید که همه مردم حق دارند سرنوشت خودشان

۱. منشور ملل متحد اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری مرکز اطلاعات سازمان ملل در تهران، چاپ سوم ۱۳۸۲، ماده ۱ و ۲ منشور ملل متحد.

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

را مشخص کنند. براساس این تعریف آن‌ها می‌توانند به صورت مختار و آزاد موقعیت سیاسی و، اقتصادی و ... خودشان را مشخص کنند. از این پس حق تعیین سرنوشت دیگر به عنوان اصل حقوق بین‌الملل و نه اصل سیاسی مطرح می‌شود. و به عبارت دیگر تاکنون حق تعیین سرنوشت خارجی به معنای بدست آوردن استقلال بود که برای نخستین بار بود که یک حکومت دموکراتیک یعنی به این صورت که مردم در یک دولت جدا و مستقل مطابق با قاعده‌ی بین‌الملل می‌توانند آزادانه حکمرانان و روسای خودشان را انتخاب کنند. در همین منوال است که تمام دولت‌های عضو اتحاد پیدا می‌کنند که از دخالت کردن دیگر دولت‌ها در امور داخلی و اشغال سرزمین خارجی و در پی آن محروم کردن مردم آن از حق تعیین سرنوشت خود داری بکنند. (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۵).

سال ۱۹۷۰ اوج فعالیت‌های ملل متحد در راستای تثبیت جایگاه برتر اصل تعیین سرنوشت، شناسایی آن به عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل و یک منبع ایجاد تعهدات عام‌الشمول بود در این سال مجمع عمومی طی طبق فصلنامه شماره ۲۶۲۵ اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در رابطه با روابط صمیمی و همکاری میان دولت‌ها برپایه منشور حقوق بین‌الملل را تایید کرد که یکی از اصول هفت‌گانه آن اصل حقوق مساوی و تعیین سرنوشت مردم می‌باشد. همین اعلامیه بود که باعث گردید دولت‌ها برای اقدامات قهر آمیز بر علیه مردم مستعمرات و همچنین مردم سرزمین‌های غیر خود مختار ممنوع کردن حق تعیین سرنوشت گشت. علاقه جامعه بین‌الملل به این حق و همچنین دخالت کردن در کارهای آن به طور فزاینده‌ای افزایش یافت. پس از دهه ۱۹۷۰، به صورت پایه‌ای و اساسی صورت این حق تغییر و تحول اساسی به خود گرفت. اما در صورتی که تا دهه‌ی ۱۹۸۰ جامعه بین‌المللی صرفاً به اعلام موضع بین‌المللی و تصویب قطعنامه‌ها بسنده می‌کرد. در این زمانه جهت فیصله قضایایی مربوط به این حق از جمله میانجیگری بین‌المللی و حتی استفاده از اهرم شورای امنیت متصل می‌گردد. این موضوع می‌تواند حاکی از اهمیت فزاینده این حق و تبدیل اصل تعیین سرنوشت به مسئله می‌باشد که نقض آن می‌تواند تهدید و یا حتی نقض صلح و امنیت بین‌المللی باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مشورتی نامیبیا در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ در خصوص ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا تاکید کرد دولت دارای سیستم قیومیت حق ندارد در حقوق مردم سرزمین تحت قیومیت تغییر بدهد و باید که حقوق مردم بومی را رعایت کند. به همین صورت دیوان نقض کردن حق مردم نامیبیا وان را مغایر با منشور ملل متحد می‌داند. در سال ۱۹۷۵ در طی یک رای مشورتی

که از سوی دیوان صادر شد در قضیه صحرای غربی اعلام نمود که اصل حق تعیین سرنوشت درباره تمام ملت‌ها قابل اجرا می‌باشد و آن‌ها حق دارند که استقلال خود را یابند. حق تعیین سرنوشت در موردهای سرزمین‌های استعمار، اشغال، سرزمین‌های غیر آزاد و سرزمین‌های زیر سلطه‌ی حکومت نژادپرستی از نظر تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل در ماده ۵۳ کنوانسیون وین جایگاه قاعده امره گرفته می‌باشد. از سال ۱۹۷۱ جایگاه عام الشمول^۱ بودن را به خود گرفت که دخالت کشورهای دیگر (ثالث) را با تقییداتی اجازه می‌دهد.

اما در این زمان نوع دیگر از حق تعیین سرنوشت که مدعی جدایی از کشورهای مستقل خارج از موارد یاد شده بود، شکل حقوقی نیافته بود. در سال ۱۹۲۰ رای کمیسیون حقوق دانان جامعه ملل را با عنوان جدا شدن یک طرفه از سوی ساکنان جزیره‌های داده شد. در این حالت ساکنان منطقه جزیره آلاند جدایی از کشور فنلاند و پیوستن به کشور مادر (سوئد) را درخواست کردند. موضوعی که منجر به اختلاف بین دو کشور سوئد و فنلاند شد. این اختلاف در شورای جامعه ملل مطرح گردید و شورا کمیته‌ی سه نفره را مامور رسیدگی به این درخواست کرد و از کمیته به این صورت سوال کردند که آیا ساکنان جزایر آلاند طبق قواعد و قوانین حقوق بین‌الملل می‌توانند از فنلاند جدا شوند و به کشور سوئد بپیوندند؟ کمیسیون حقوق دانان به این اعتقاد بود که حق تعیین سرنوشت اصل سیاسی است و در حقوق بین‌المللی موضوعه وارد نشده است و چنین رای داد:

حقوق بین‌الملل موضوعه «گروه‌های ملی برای جدا شدن از دولت موجود را به رسمیت نمی‌شناسد. وجود یا عدم وجود حق بخش لزوم یک کشور که از طریق همه‌پرسی و یا دیگر وسایل بتوانند آینده سیاسی خود را تعیین کنند تنها در اختیار دولت‌های متبوع آن‌هاست. اختلاف میان این دو کشور در این موضوع، در شرایط عادی مسئله‌ای است که حقوق بین‌الملل آن را در صلاحیت داخلی یکی از آن دولت قرار می‌دهد هر راه حل دیگری غیر از این، به نقص حاکمیت دولت می‌انجامد و خطر بروز مشکل و بی‌ثباتی را در پی خواهد داشت که سود و منفعت جامعه بین‌المللی را به خطر می‌اندازد.»^۲

در این موقع پیشنهاد حقوقدانان بر نبود وجد حق جدایی برای بخش از مردم یک سرزمین

۱. Erga Omnes

۲. casseseantonio, self-determination of peoples: a legal reappraisal, cambridge university press, ۱۹۹۵, pp ۲۸-۲۹.

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

بوده است با این دید نگاه کردن به اسناد موجود در بین الملل که در نظام ملل متحد صادر گردیده که به حق تعیین سرنوشت اشاره داشته‌اند، نشان می‌دهد که در آن اسناد و یا در مذاکرات تدوین آن‌ها نمایندگان دولت‌ها بر این نقطه تأیید دارند که حق تعیین سرنوشت در پی آن تشکیل دادن کشوری مستقل نباشد. در بند ۶ قطعنامه‌های شماره ۱۵۱۴ و ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به این صورت شعار می‌دارد:

«در هیچ کدام از موردهای بالا که هدایت‌کننده تجزیه و خدشه‌دار کردن جزئی یا کلی تمامیت ارضی و یا هماهنگی سیاسی و مستقل که نمایندگی کل خلق‌های مربوط به سرزمین‌های خود را بدون جدایی از دید نژاد، عقیده و رنگ پوست بر عهده دارند، نمی‌شود و این گونه دلیلی نیز ندارد.» (موسوی، ۱۳۸۷: ۵۲).

در نتیجه، توسط بسیاری از متفکران و حقوقدانان، حق تعیین سرنوشت خارجی را بیرون از ناحیه استعماری مدنظر دادند و از آن تحلیل و تفسیری حقوقی و در طی جدایی‌گزارش می‌کردند؛ زیرا که پس از ۱۹۹۰، تعیین سرنوشت از ملی‌گرایی مرجعیت گرفته که به موجب آن تشکیل دولت-ملت‌های جدید را در پیش داشت به دید بسیاری از این اندیشمندان، رسیدن به تعیین سرنوشت از پیش‌شرط‌های لازم و ضروری برای بهره‌مندی از تمامی حقوق بشر دیگر محسوب می‌شود و وقتی دولت بی معنا و مفهوم می‌شود که برداشتی کلی و سنتی از تعیین سرنوشت مد نظر باشد. (ضیائی، ۱۳۹۰: ۴۳).

مثال‌های زیادی را می‌توان در مورد جدایی‌های در شکل نوین زد. تعدادی از این جدا شدن‌ها با هدف رسیدن به کشوری مستقل بود و تعدادی هم در حد یک مستقل شدن یک طرفه که توسط هیچ کشوری نتوانند شناسایی شوند یا اینکه فقط و فقط از سمت تعداد کمی کشور خاص شناسایی شوند. همانند جدایی چک و اسلواکی از هم، جدایی بنگلادش از پاکستان، جدایی کرواسی، اسلوانی، مقدونیه، بوسنی و هرزگوین و مونته‌نگرو، کوزوو و سودان جنوبی از نمونه جدایی‌هایی که با پیروزی و موفقیت به هدف رسیدند و اعلام استقلال داغستان، چین، کاتانگا، ترک‌های قبرس شمالی، تبت از نمونه جدایی‌های ناموفق می‌شوند. در لا به لای لزوم توجه به قاعده‌مندی تجزیه‌طلبی و رویه‌ها و واکنش دولت‌ها به این وقایع باید گفت مسئله جدایی به طور جامع در حقوق بین‌الملل موضوعه مرتب و قانونی انجام نگرفته است. موجود بودن قوانین اساسی دولت‌های فدرال برپایه آزادی جدا شدن جماهیر زیر سلطه آن‌ها، همانند قانون اساسی شوروی سابق و یوگسلاوی (سابق)، اعلامیه‌های استقلال مختلف، رویه ملل متحد

در خصوص نقض حقوق اقلیت‌های قومی و حقوق بشر در بعضی مناطق مانند واکنش شورای امنیت به مواردی چون رود زیبای جنوبی و آفریقای جنوبی و آرای محاکم داخلی و بین‌المللی مانند رای دیوان عالی کانادا درباره کبک و رای مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد استقلال کوزوو، همگی از منابع مهم حقوق بین‌المللی جدایی‌طلبی به شمار می‌روند. (عزیزی، ۱۳۸۹: ۷۷).

۳. اقدامات حقوقی اصل حق تعیین سرنوشت و مشروعیت آن در حقوق

بین‌الملل

بعد از پایان جنگ سرد این ایده قطعی شد که حق تعیین سرنوشت تنها محدود به وضعیت‌های مستعمره و سرزمین‌های اشغالی نیست، بلکه این حق متعلق به مردم در همه کشورهای مستقل است. در این راستا یونسکو در سال ۱۹۹۱ در قطعنامه‌ای تأکید نموده است که « به رغم تردیدهای مشروعی که در مورد مفهوم حق تعیین سرنوشت خلق‌ها در حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود، این نکته غیر قابل انکار است که این حق صرفاً محدود به ملت‌هایی نیست که سابقاً در سایه استعمار می‌زیستند، اگر اینگونه بود، این حق باید تنها یک بار اعمال می‌شد و با اعمال آن برای همیشه قابلیت اجرایی خود را از دست می‌داد». از نگاه تاریخی حق تعیین سرنوشت بر مبنای فرایند استعمارزدایی شکل گرفت و پیشرفت کرد ولی از اوایل دهه ۱۹۹۰ همگام با رویدادهای مختلف در عرصه بین‌المللی دچار تحول مفهومی گردید، به طوری که می‌توان نتیجه گرفت حق تعیین سرنوشت در قالب استعمارزدایی و سرزمین‌های تحت سلطه و اشغال قابلیت اعمال ندارد. ابهاماتی در پذیرفتن نیز در پی داشت اینکه منظور از مردم چیست؟ گروه‌های اقلیت که یک دسته جمعیتی هستند و بر اساس محورهایی مثل زبان، مذهب و... با خود مشترک هستند، آیا می‌توانند به تعیین حق سرنوشت مستند کنند یا نه؟ و اگر همچنین چیزی وجود دارد برای چه اهدافی می‌توانند به حق یا رشد استناد بکنند همچنین اگر اقلیت‌ها ممکن نیست که به حق تعیین سرنوشت متوسل شوند، به چه صورتی می‌توانند از این حق بهره‌مند گردند. حقوق بین‌الملل توانسته است که در زمان بعد از جنگ سرد به این مبهم‌ها پاسخ دهد. مرحله اول مشخص شد که حق تعیین سرنوشت به تمام مردم متعلق می‌باشد و دسته‌های مذهبی، قومی، ملی نیز در کنار دیگر مردم یک سرزمین می‌توانند از این حق بهره‌مند

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

شوند و آن را به کار گیرند. طبق این دسته‌های قومی و مذهبی ملی در درون یک کشور به طور جداگانه‌ای و جدای از دیگر بخش‌های جمعیت حقی را برای بدست آوردن جدایی یا تعیین کردن نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را ندارد. برخلاف حقی که مردم سرزمین‌های تحت استعمار و یا در اشغال برای استقلال دارند، دارای یک ماهیت دائمی است و با یک بار به کارگرفتن از بین نمی‌رود و به معنای حق مردم برای انتخاب نظام سیاسی‌شان و مشارکت در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است حق مردم یک سرزمین مستقل برای تعیین سرنوشت خود است. اما حقوق اقلیت‌ها در مسیر حق تعیین سرنوشت، به این معنا است که آن‌ها نیز مانند سایر مردم در انتخابات دموکراتیکی که برگزار می‌شود شرکت کنند و به این صورت در تصمیم‌گیری‌های دولت دخالت کنند.^۱ مطابق با اسنادی همچون ماده ۲۷ عهدنامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ و اعلامیه حقوق اقلیت مصوب سال ۱۹۹۲ در مجموع باید گفت که اقلیت‌ها بر مبنای دارای حقوق گسترده‌ای برای حفظ هویت فرهنگی‌شان می‌باشند. با این اوصاف برای جدای طلبی یک گروه ملی، قومی یا مذهبی هیچگونه حقی نمی‌ماند و باید که درخواست‌های شرعی‌شان را در قالب حق تعیین سرنوشت مورد شناخت بگذارند. اصولاً رویه حقوق بین‌الملل نسبت به موضوع بهره‌مندی گروه‌های اقلیت از اصل حق تعیین سرنوشت به این صورت است که این حق در قالب حقوق بشر و به ویژه مواد ۲۷ و ۲۵ عهدنامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اهتمام و توجه خاصی قرار گرفته است. در این راستا به ممنوعیت تجزیه‌طلبی تاکید شده است. (ذاکریان، ۱۳۸۸: ۶۶).

در سال ۱۹۷۰ قطعنامه‌ای مهم تحت عنوان اعلامیه روابط دوستانه توسط مجمع عمومی ملل متحد به تصویب رسید که به تدریج تبدیل به مهمترین سند مربوط به حق تعیین سرنوشت خلق‌ها گردیده، اعلامیه‌ی اصول حقوق بین‌الملل را اصل حقوق مساوی و تعیین سرنوشت یکی از اساس هفت گانه و مطابق آن دولت‌ها مطابق به اصول منشور ملل به احترام گذاشتن به ترویج حق تعیین سرنوشت موظف می‌باشند. به همین صورت این اعلامیه باعث می‌شود که دولت نسبت به اقدامات قهر آمیز برای محروم کردن از حق تعیین سرنوشت موظف گردد. به

۱. Galbreath, David J (۲۰۰۵), Dealing with diversity in international law: self-determination and Statehood, The international journal of human rights , Routledge , volume ۹, Number ۴.

_____ حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه طلبی کشور ۵

صورت خیلی روشنی در اعلامیه ادادن استقلال (قطعهنامه ۱۵۱۴ - مصوب ۱۹۶۰) بیان شده است ملل از حق تعیین سرنوشت بهره‌مندند و آن‌ها وضعیت سیاسی خود را به صورت خود مختار مشخص کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را بررسی می‌کنند. (بند ۱)

با تصویب میثاقین بین‌المللی حقوق در سال ۱۹۶۶ اصل تعیین سرنوشت به صورت یک اصل حقوقی تجلی یافت. در ماده یک مشترک در عهدنامه‌ها مشخص کرده است که همگی این حق را دارند که سرنوشت خود را تعیین کنند. بر این اساس آن‌ها می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی‌شان را تعیین کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را پیگیری کنند. نکته حائز اهمیت این است که در زمانی که استعمارزدایی پایان یافته است، حق تعیین سرنوشت به خلق‌ها و نه به دولت‌ها داده شده است. در این چارچوب از نگاه برخی نویسندگان حقوق بین‌الملل جدایی طلبی یک جنبه می‌تواند یکی از اشکال تحقق تعیین سرنوشت تلقی گردد.

این حقیقت که مردمی در گذشته شکل حکومت خاصی را انتخاب کرده‌اند، این مردم را تا ابد پایبند نخواهد کرد. با این حال باید توجه داشت که اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های ملل متحد نیز از خصلت فی‌نفسه الزام‌آور برخوردار نیستند. در عین حال سایر اسناد بین‌المللی مانند سند نهایی کنفرانس هلسینگی یک سند حقوقی الزام‌آور به شمار نمی‌رود و نمی‌تواند پایه و اساسی برای استخراج حق بر جدایی باشد. می‌بینیم که این اسناد موجود از مشخص کردن وضعیت سیاسی خارجی مردم می‌گوید، ولی این اسناد آنچنان نیستند که بتوان پایه و اساسی برای بیرون آوردن قاعده حق جدایی در شرایط استثنایی قرار گیرد. اما در این اسناد به صورت واضح و روشنی این ویژگی مورد تایید است که حق تعیین سرنوشت باید مطابق با اصل تمامیت سرزمینی به کار گرفته شود. به علاوه باید توجه داشت که اسنادی که به هم ربط دارند برای اثبات حق بر جدایی باید مورد استناد قرار گیرند، جزئی از حقوق نرم به حساب می‌آیند و در خودش ارزش حقوقی الزام‌آور ندارند. (عزیزی، ۱۳۸۹: ۸۲).

۴. بعد شکلی (بیرونی) حق تعیین سرنوشت کشور تازه تاسیس

از نظر بعد شکلی و ماهوی حق تعیین سرنوشت به حق تشکیل کشور مستقل مربوط می‌شود و فقط سرزمین یا گروه‌های خاصی می‌توانند از این حق استفاده کنند و بهره ببرند. اگرچه با بیان منشور در زمان تدوین آن، مسئله مستعمرات را مطرح نکردند، لکن مستعمرات و سرزمین‌های غیر خود مختار اولین محدوده‌ای بود که مسئله حق تعیین سرنوشت در آن مطرح

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

شد. با این حال، استفاده کردن از حق تعیین سرنوشت خارجی در حوزه استعمارات و سرزمین‌های غیر خود مختار آشکارترین و بهترین استفاده می‌باشد که دیگران کمتر در مقابلش مقاومت نشان می‌دهند.^۱ در زمینه جنبه خارجی دو حوزه استعمار و غیر استعمار را برای حق تعیین سرنوشت نیز، بنابر رویه‌ی کاملاً پذیرفته شده، اعمال حق تعیین سرنوشت را باید از یکدیگر جدا کرد.

اندیشمندان و حقوقدانان در قبول کردن این قانون و قاعده هماهنگی فکری را دارند که حق تعیین سرنوشت خارجی به سرزمین‌های مستعمره، حق استقلال و تشکیل دولت مستقل را داده می‌شود. جز این، سرزمین‌های تحت استعمار می‌توانند از دیگر شکل‌های حق تعیین سرنوشت استفاده کنند و در این ارتباط اسناد ملل متحد به صراحت اعلام داشته‌اند که استقلال سرزمین‌های تحت استعمار فقط مکانیسم و روش به کارگیری حق تعیین سرنوشت نمی‌باشد؛ قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۷۴۲ و ۱۵۴۱ و ۲۶۲۵ مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد مکانیسم‌های زیادی از اعمال حق تعیین سرنوشت اشاره شده است که از جمله عبارت‌اند از: جدایی، اتحاد با کشوری دیگر، پیوستن به کشوری مستقل یا هرگونه همگرایی دیگری که با اراده و انتخاب آزاد مردم صورت می‌گیرد (نوزانی، ۱۳۹۰: ۳۳). تحت یک مثالی قاضی «دیلارد» در رای مشورتی صحرای غربی این چنین گفته است، آنچه اهمیت دارد، اراده آزاد مردم را در نظر گرفتن است و نتیجه به کارگیری حق تعیین سرنوشت، جامعیت و کلیت لازم را ندارد. بنابراین جدا شدن و تشکیل کشور مستقل عالی‌ترین گزینه مورد انتخاب برای سرزمین‌های تحت سلطه و استعمار است. در حقوق بین‌الملل معاصر، جلوگیری از اعمال این حق در مورد سرزمین‌های مستعمره به نقض یک قاعده آمره می‌انجامد. اعمال این حق از سوی مردم سرزمین‌های مزبور یک تعهد و وظیفه نیست، بلکه یک امکان است؛ مردمانی که تحت سلطه و استعمار هستند و سرزمین‌های غیر آزاد وظیفه‌ای در این راستا ندارند.

رویه دولتی و قطعنامه‌های ملل متحد نشان می‌دهد که حق تعیین سرنوشت نه تنها متعلق به مستعمرات است، بلکه در مورد مردم سرزمین‌های تحت اشغال دیگران نیز به کار می‌رود.

۱. Omar, Sidi, M. (۲۰۰۸), The right to self-determination and the indigenous people of western Sahara , Cambridge review of international affairs .Published by: Routledge ,volume ۲۱, Number ۱.

حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه طلبی کشور ۵

معنی و مفهوم سلطه بیگانه در بند ۱ اعلامیه اعطای استقلال ۱۹۷۰ قرار گرفته است: «قرار دادن مردم تحت تبعیت، سلطه و بهره‌جویی بیگانه، نفی حقوق اساسی بشر محسوب شده که مغایر منشور ملل متحد و مانعی در جهت ترویج صلح و همکاری جهانی است».

۵. جنبه ماهوی (درونی) حق تعیین سرنوشت

اگر در بعد ماهوی و شکلی حق تعیین سرنوشت را بررسی کنیم می‌بینیم که حق افراد برای انتخابات آزادانه نهادهای سیاسی و مشارکت در پروسه حکم فرمایی را در بر می‌گیرد. شاید بتوان گفت، مهمترین تغییر و تحولات در حوزه حق تعیین سرنوشت از سال ۱۹۹۰ و بعد از آن رخ داد. بعد از سال ۱۹۹۰ حق تعیین سرنوشت همانند پیش از آن یکی از موضوعات مهم حقوق بین‌المللی به شمار می‌رفته است. نقطه تغییر و عطف حق تعیین سرنوشت به سال ۱۹۹۰ برمی‌گردد. با توجه به حق تعیین سرنوشت، بر دسته‌هایی همچون انتخابات دموکراتیک، رفرااندوم، مشارکت همگی افراد مستقر در یک کشور در حاکمیت و پروسه حاکمیتی و حفظ حق و حقوق حاکمیتی و سیاسی گروه‌های اقلیتی و بومی توجه بیشتری شده است. این موضوع در معاهدات و اسناد بین‌المللی نیز بازتاب داده شد، همراه با این موضوع، روند تدریجی گسترش و احیای دموکراسی و اقبال گسترده جهانی به این شیوه از حکمرانی هم بر مهم بودن حق تعیین سرنوشت در بعد درونی تاثیرگذار بوده است. در حال حاضر و با پایان یافتن دوره استعمارزدایی و نظام قیومیت بین‌المللی، اعمال حق تعیین سرنوشت توسط گروه‌های مختلف اقلیت در داخل یک سرزمین می‌تواند عاملی برای جدایی طلبی، تجزیه کشور، ادغام یا الحاق به سرزمین‌های دیگر باشد و به این واسطه، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک دولت را به خطر می‌اندازد. بنابراین حفظ و امنیت ملی به عنوان یک مخدوده پایه‌ای و اساسی در قبال اعمال حق مزبور محسوب می‌شود.^۱

۱. Van Dervyver, John D (۲۰۰۰), Self _ Determination of the People of Quebec under international Law, Journal of international Law and policy, Volume ۱۰, Number ۱۱۱-Vidmar, Jure (۲۰۱۰), The right of Self-determination and Multiparty Democracy: Two sides of the same coin?, Human rights law review, Published by: Oxford University Press, Volume ۱۰, Number ۲.

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

۶. حق تعیین سرنوشت مردم تحت استعمار و درس‌زمین‌های غیرمختار

حق تعیین سرنوشت در اصل با توجه به سرزمین‌های تحت اشغال آلمان نازی و به عنوان استاندارد کلی برای تغییرات سرزمینی عنوان شده و در ماده یک منشور گنجانده شد و هدف آن اعاده حاکمیت، خود مختاری و حیات ملی بود که تحت سلطه آن‌ها قرار گرفته بودند. پس از مذاکرات اولیه چرچیل و روزولت، چرچیل در مجلس عوام انگلستان به نمایندگان قول داد که دامنه این اصل به مستعمرات کشیده نشود. اما تحولات بعدی، نشان داد که سرعت تحول و تکامل حق تعیین سرنوشت خارج از کنترل قدرتهای استعماری است. کم‌کم این موضوع مطرح شد که حق تعیین سرنوشت برای گروه‌هایی که مردم تعریف شده و به معنای محقق بودن به استقلال است. اولین فعالیت‌های سازمان ملل در قالب اصل تعیین سرنوشت و به کارگیری آن فقط شامل ملل تحت استعمار و همچنین سرزمین‌های زیر نظر سلطه بیگانگی بوده است. (سرمدی، ۱۳۸۴: ۴۱).

در سال ۱۹۶۰ «با تصویب رسیدن اعلامیه دادن استقلال به کشورها، مردم، مستعمرات» صورت گرفت. نهایت فعالیت‌های ملل متحد در راستای دهه ۱۹۶۰، دقیق مفهوم حق تعیین سرنوشت و کاربرد آن بوده است. ماده ۱ مشترک میثاقین، حق تعیین سرنوشت را برای همه مردم شناسایی می‌کند. همه دولت‌ها موظف هستند شرایط را برای اعمال حق تعیین سرنوشت این مردمان به نحوی که در بند ۱ و ۲ ماده ۱ میثاقین آمده، مهیا و تحقق آن را تسهیل نمایند. از جمله قطعنامه‌های (۱۹۶۰) ۱۵۱۴ و (۱۹۶۰) ۱۵۴۱ و (۱۹۷۰) ۲۶۲۵ که به کاوش و بررسی اغلب قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد در حول و حوش حق تعیین سرنوشت، ناشی از توجه به خصوصی به مسئله استعمارزدایی و اعمال اصل تعیین سرنوشت در این حوزه می‌باشد. بحث‌های عمده‌ای هم که در آن دیوان بین‌المللی دادگستری فرصت تحقیق و تأیید اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها را یافته است به روند استعمارزدایی و سرزمین‌هایی که فاقد حاکمیت هستند را شامل می‌شود. مطابق با دیدگاه‌ها و نظریه‌های مشورتی صورت گرفته در سال ۱۹۷۱ که مربوط به وضعیت نامیبیا و سپس در نظریه مشورتی ۱۹۷۵ که مربوط به صحرای غربی دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد تأکید کرده است که اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها از اصول قطعی و مسلم حقوق عرفی بین‌المللی است که اعمال آن مستلزم بیان آزادانه اراده واقعی ملت‌ها است و به همین خاطر می‌تواند برای خاتمه دادن به یک وضعیت‌های استعماری برای بکارگیری باشد. در سال ۱۹۹۵ جریان دیگری که مربوط به قضیه تیمور شرقی دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد

از نمونه‌های سرزمین‌هایی که حاکمیت ندارند دانسته و مردم را در تعیین حق سرنوشت بهره‌بردار دانست. (حلمی، ۱۳۸۷: ۱۳۵).

نتیجه فعالیت‌های ملل متحد در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ جدا شدن ۷۰ سرزمین بود؛ از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ نیز ۲۸ سرزمین به استقلال دست پیدا کردند و یک مورد دیگر که به عنوان مورد آخر می‌باشد استقلال تیمور شرقی در ۱۹۹۹ بود هرچند که در دسته سرزمین‌های آزاد و خود مختار تقسیم بندی می‌شود. جنبه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی حق تعیین سرنوشت را به فعالیت‌های ملل متحد وارد میدان کرد. قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی تحت عنوان «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه ملت‌ها» از جنبه تصریح و تعریف اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها به عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل غیر قابل انکار می‌باشد. در پی بیست و پنجمین اجلاس مجمع عمومی، قطعنامه ۲۶۲۵ در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۰ اصل عنوان شده را مورد تایید قرار داد. در این قطعنامه اعلامیه‌ای که با عنوان اصول حقوق بین‌الملل است و در حوزه روابط دوستانه و همکاری بین کشورهای منشور ملل متحد را به وجود آورد.

ماده ۷۳ منشور تعهدات مقام اداره کننده سرزمین‌های غیر مختار را رعایت فرهنگ مردم، توسعه و ترقی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی، رفتار عادلانه، حمایت در برابر اجحاف و سوء استفاده و انعکاس امال سیاسی مردم می‌داند. دولت اداره کننده می‌بایست منافع سرزمین‌های غیر مستقل را در درجه اول اهمیت قرار می‌داد و به توسعه اشکال مناسب خود مختاری کمک می‌نمود و اطلاعاتی که در خصوص موارد مذکور به ملل متحد ارائه می‌کرد و سازمان ملل متحد به پیشرفت این سرزمین‌ها به سمت خود مختاری نظارت می‌نمود. به هر حال محور مشترک مورد‌های عمده‌ای که حق تعیین سرنوشت در آن‌ها مستند مداخله‌ی سازمان ملل متحد قرار گرفته است، مقابله با سلطه استعمار خارجی است. البته، با توجه به حضور رژیم‌های دوگانه در کشورهای همانند آفریقای جنوبی، سلطه استعماری را از خارج تلقی نشده است، بلکه تحمیل رژیم تبعیض نژادی از داخل، باعث مطرح شدن نقض حق تعیین سرنوشت و مداخله بین‌الملل گردیده شده. حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین طبق قطعنامه جلسه‌ی سال ۱۹۸۱ مجمع عمومی تنها مورد ویژه و به خصوصی است که در آن اصل تعیین سرنوشت در قلمروی غیر از استعمارزدائی مورد استناد قرار گرفته است. (کاپیتان، تامس، ۱۳۸۲: ۷۷).

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

۷. حق مشخص کردن سرنوشت مردم تحت فرمانبرداری و اشغال بیگانه

با نگاهی کلی به نگرش سازمان ملل و اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های صادر شده از سازمان ملل متحد نشان‌دهنده این می‌باشد که حق تعیین سرنوشت در مورد مردم سرزمین‌های مورد اشغال و تسلط بیگانه نیز قابل به کارگیری می‌باشد. برای مثال، در اعلامیه استقلال ۱۹۶۰ در پی تایید و تاکید بر این موضوع که هم ملل حق تعیین سرنوشت دارند، در بند ۱ اعلامیه استقلال تاکید شده است «قرار گرفتن مردم تحت سلطه انقیاد و استعمار بیگانه نفی کردن حقوق بشری می‌باشد». در نتیجه، وضعیت اشغال و سلطه بیگانه که یک مفهوم جدا از استعمار را می‌تواند محسوب کرد شامل اعمال حق تعیین سرنوشت می‌گردد و این موضوع مورد وفق دادن با جامعه بین‌المللی است. (امیدی، ۱۳۸۰:۱۳۳).

مطابق با اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ یکی از چند وضعیت آن مورد سلطه، انقیاد و استثمار بیگانه که در بردارنده حق تعیین سرنوشت خارجی برای مردم است. این اعلامیه نشان‌دهنده این می‌باشد که وضعیت اشغال یا سلطه بیگانه می‌تواند از استعمار کاملاً جدا شود که این به صورت موضوعی پر اهمیت مورد توجه همه‌ی کشورها و جامعه بین‌المللی است. شورای امنیت در مواقع مختلف اعلام کرده که تحصیل و اکتساب به سرزمین توسط تسلط نظامی و قهرآمیز غیرمجاز و غیر شرعی می‌باشد. به عنوان مثال در قطعنامه شماره ۲۹۸، شورای امنیت بیان می‌کند که همه اقدامات اداری و تقنینی اسرائیل در جهت تغییرات وضعیت شهر بیت المقدس از جمله خلع ید از اموال، انتقال جمعیت و قانون‌گذاری در جهت ادغام سرزمین‌های اشغالی در اسرائیل کلا بی تاثیر است. در سال ۱۹۸۰ در قطعنامه ۴۷۸ تصویب قانونی که بیت‌المقدس را پایتخت اسرائیل قرار داد و آن را متحد نمود، از سوی شورای امنیت نقض حقوق بین‌الملل خوانده شد و همه اقدامات مقننه و مجریه اسرائیل در راستای تغییر کاراکتر شهر اورشلیم منسوخ و باطل اعلام گشت. حق تعیین سرنوشت فقط به مردم مستعمرات تعلق نمی‌گیرد، بلکه به مردم تحت سلطه بیگانه نیز اطلاق می‌شود این جمله را در کمیسیون حقوق بین‌الملل که همه اعضا وجود داشتند تایید می‌کنند. از طرفی که حق تعیین سرنوشت بیرونی و خارجی هم ردیف با ممنوعیت متوسل شدن به زور در روابط بین‌الملل است پس نقض این حق توسط توسل به زور، نقض کردن غیر مستقیم یک قاعده امره بین‌الملل است، در عین حال که نقض اصل تعیین حق سرنوشت فی‌نفسه نقض یک قاعده «عام الشمول» نیز هست. پژوهش و بررسی کردن قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی در این ناحیه ناشی از آن می‌باشد که عبارت سلطه یا انقیاد

بیگانه شامل ویژگی‌هایی است که در آن یک قدرت با توسل به زور بر یک سرزمین خارجی تسلط پیدا می‌کند؛ طرف اقدام به اشغال نظامی می‌کند. رویه ملل متحد و اعضای آن در سال‌های متعاقب تصویب اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰، نشان می‌دهد که اکثریت عظیمی از دولت‌ها همچنان از توسعه مفهوم سلطه و غلبه بیگانه به شکل استثمار اقتصادی و استعمار نوحودداری می‌کند. به همین خاطر قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در مورد مسائل اقتصادی، مداخله اقتصادی را نقض اصل تعیین سرنوشت خوانده‌اند. «اقدام به مداخله و اشغال نظامی خارجی و یا تهدید به آن» و «مداخله نظامی، تجاوز نظامی و اشغال نظامی» نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت خوانده شده است و در عمل دولت‌ها توافق کرده‌اند که واژه و مفهوم «سلطه و بیگانه» به «مداخله به وسیله توسل به زور و اشغال نظامی» محدود شود. با توجه به این اشغال و مسلط بودن می‌تواند معارض با حاکمیت ملت‌ها بر روی منابع و دارای‌های طبیعی و خدادادیشان باشد. به همین دلیل قطعنامه مجمع عمومی که در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ مصوب گردید و بر پایه «حاکمیت پیوسته بر منابع طبیعی و خدادادی» بنا گردید، ضمن تأکید بر حاکمیت پیوسته و دائمی بر منابع طبیعی و خدادادی توسط تمام ملل و از جمله مردم تحت سلطه استعمار یا انقیاد بیگانه، نقض این حاکمیت را مغایر اصول مشنور ملل متحد و توسعه همکاری بین‌الملل و حفظ صلح قلمداد می‌کند. در نهایت، حق و حقوق ناشی از اصل تعیین سرنوشت را به این صورت می‌توان توضیح داد که در ابتدا؛ مردمی که توسط دولت سرکوب می‌شوند، در یکی از سه گروه ذکر شده دسته‌بندی می‌شوند که بایستی به مردم آزادانه تصمیم گرفتن راجع به اصل تعیین سرنوشت را به کار گیرند. در مرحله دوم؛ اینکه گروهی که بر تعیین سرنوشت اقدام می‌کنند، در برابر دولت خودخواه یک حق قانونی را دارند، در همین حال، در قبال دولت‌های دیگر نیز از حقوق و ادعاهایی (به ویژه اجتناب از فرستادن اسلحه‌های نظامی توسط دولت‌های ثالث با هدف کمک به دولتی که این اصل را نادیده می‌گیرد) بهره‌مند هستند. سوم؛ از دید و منظر حقوقی دولت‌های ثالث این حق و حقوق را دارند تا افرادی را که برای تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌کنند حمایت کنند، این کار را می‌توان از هر روشی مانند کمک و همدستی با حکومت‌های ستمگر جلوگیری کند. (کاپیتان، تامس، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

۸. همبستگی تجزیه طلبی و حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل

معمولاً بسیاری از قضایای جدائی طلبی با مساله حق تعیین سرنوشت درهم آمیخته است.

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

نهایت فعالیت‌های ملل متحد در جهت اعتلای اصل تعیین سرنوشت در بستر استعمارزدایی دهه ۱۹۶۰ بود، اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات مقرر می‌دارد همه حق تعیین سرنوشت دارند و اعلام می‌کند که استعمار هر چه زودتر بدون هیچ شرط و زد و بندی برداشته شود. در نتیجه، تصویب کردن عهدنامه بین‌المللی حقوق بشر که در سال ۱۹۶۶ صورت گرفت را می‌توان در ماده مشترک نقطه عطف که در تبدیل اصل تعیین سرنوشت و به عنوان یک اصل حقوقی بین‌المللی به کار گرفت. در این مابین، بعضی اعتقاد دارند که حق تعیین سرنوشت با لازم الاجرا شدن میثاقین بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۷۶ اثر حقوقی الزام آور پیدا کرده است. این تحولات صورت گرفته یک سری دست آورد و نتیجه به همراه داشت که از جمله دست‌آوردهای علمی این تحولات این بود که از سال ۱۹۴۵ که منشور وارد مرحله اجرائی شد تا آخر سال ۱۹۷۷ تقریباً ۷۵ کشور به استقلال دست پیدا کردند. (بهمن آقایی، ۱۳۸۶: ۶۸).

سال ۱۹۷۰ ملل متحد در زمینه تثبیت جایگاه ویژه اصل تعیین سرنوشت و شناختن آن به عنوان یک قاعده حقوق بین‌المللی و یک منبع ایجاد تعهدات عام الشمول اوج فعالیت‌هایش بود. در این اعلامیه نیز بی آنکه به استعمار توجه شود مساله حق تعیین سرنوشت خلق‌ها مورد توجه دولت‌ها قرار گرفته بود و دولت‌ها را ملزم می‌ساخت از اقدامات قهرآمیز جهت جلوگیری کردن از به کارگیری حق تعیین سرنوشت در غیر این صورت مردم محققند از مبارزه علیه چنین دولتی از حمایت بین‌الملل به کار گیرند. (شبرنگ، ۱۳۸۲: ۲۳۲).

سوال اساسی که در اینجا توجه هر حقوقدان را به خود جلب می‌کند تحدید مفهوم «خلق‌ی» است که از حق سرنوشت خود برخوردار است. اگر این معنا را در چارچوب یک معنای عرقی صرف توصیف نمائیم بسیار دشوار خواهد بود. در حال حاضر اکثریت قاطبه کشورهای جهان را باید متشکل از خلق‌های متعدد دانست که حق جدایی برای هر یک از آن‌ها محفوظ است. نگاهی به رویه عمومی در جامعه بین‌الملل امروز به خوبی نشان می‌دهد که چنین رویدادی را نمی‌توان به عنوان یک رویکرد حقوقی پذیرفت. چنین رویکردی زمینه را برای آشوب و بی‌نظمی و از بین بردن صلح و امنیت بین‌المللی در عرصه جهانی باز خواهد کرد. با این حال بخش عمده‌ای از حرکت‌های جدایی‌طلبانه جهان معیار خود را برای تعیین سرنوشت همین معیار عرقی و نژادی قرار داده‌اند. هیچ شکی نیست که تبعیت دولت‌ها به هیچ عنوان تاییدکننده جدایی خواهی نیست و نبوده. حتی در صورتی که روابط خوب و شادی دیده شود، هیچ دولتی در مورد ساختار دولتی خود موید جدایی‌طلبی نبوده، حتی در مواردی که برخی از گروه‌های قومی

فدای نقض شدید و سازمان یافته حقوق بشر گشته‌اند، دولت‌ها حق به جدایی را برای این قسمت‌های نژادی به رسمیت نشناخته‌اند. هر زمانی که نقض کردن حقوق بشر مورد انتقاد است، جامعه بین‌الملل سعی دارد که بر اصل تمامیت ارضی تاکید کند. به عنوان مثالی می‌شود به قضایای چچن، کوزوو اشاره‌ای داشت. در قضیه کوزوو شورای امنیت در قطعنامه ۱۲۴۴ با صراحت اعلام کرد که، ... در عین محکوم کردن تمامی اعمال خشونت بار که بر ضد مردم کوزوو انجام می‌شود شورا بر تعهد تمام دولت‌های عضو بر حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری فدرال یوگسلاوی و دیگر دولت‌های منطبق به نحو مقرر در بیانیه پایانی هلسینگی تاکید می‌نماید. (پرست تاش، ۱۳۹۰: ۸۲).

امروزه حدود ۱۲۰ کشور جهان اقلیت‌های بزرگ و عمده‌ای را دارند که به شاید چه به صورت بالقوه و گاهی به صورت بالفعل می‌توانند تغییراتی بزرگ در جغرافیای سیاسی جهان بوجود آورد. علمای علوم سیاسی و اندیشمندان روابط بین‌الملل بر این باورند که منبع اصلی چالش‌ها و تضادها در آینده تضاد فرهنگی و قومی است و بر نقش ناسیونالیسم قومی در ایجاد تغییرات در جغرافیای سیاسی آینده جهان تاکید دارند. کوماروپزنیگه می‌گوید: «شاید در این دیدگاه هم فمری و هم دیدگاهی وجود داشته باشد که درگیری‌های قومی و هویتی شکل اصلی و غالب جنگ و خشونت را در سال‌های آینده در جهان تشکیل خواهد داد.» (پرنیکه، ۱۳۸۹: ۳۳).

پس از خاتمه جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق و استقلال کشورهای جدید، درگیری‌های ایدئولوژیک بیان نظام سرمایه‌داری و کمونیستی، اساس بسیاری از جنگ‌ها در دهه قبیل و جاری ادعاهای تجزیه‌طلبانه بوده است. درگیری‌های خونینی که در کشور یوگسلاوی سابق و گرجستان بوده است و شناسایی دو کشور اوستیای جنوبی و آبخازیا مثال بارز این درگیری‌ها می‌باشد. از سال ۱۹۸۹ در اثر اقدامات تجزیه‌طلبانه، کشوری جدید بوجو آمده است و این در حالی است که بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ فقط و فقط تشکیل شدن کشور تجزیه‌طلب بنگلادش و سنگاپور را داشته است. حق تعیین سرنوشت مبنای و اساس همه‌ی این کشورها برای تشکیل دادن کشوری مستقل دانسته‌اند. (پرست تاش، ۱۳۹۰: ۸۷).

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا اعمال حق تعیین سرنوشت تنها مختص وضعیت‌های استعماری است یا حوزه اعمال آن فراتر از این وضعیت می‌باشد و مردم مستقر در کشورهای مستقل را در بر می‌گیرد. در این خصوص عده‌ای معتقدند که شان نزول اصل حق تعیین سرنوشت تنها برای رهایی مردم سرزمین‌های از قید استعمار و استثمار کشورهای سلطه‌گر

♦ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

بوده است. و بدین علت این اصل در بیانیه چهارده ماده‌ای «ویلسون» و در منشور ملل متحد گنجانده شده است و با تلاش سازمان ملل متحد و صدور قطعنامه اعلامیه استقلال به سرزمین‌ها و مستعمرات مبنای محکمی برای اقدامات استعمارزدایی فراهم گردید و متعاقب آن در دهه ۶۰ و ۷۰ بسیاری از سرزمین‌ها منجر به استقلال رسیدند. به اعتقاد این دسته از حقوقدانان با پایان یافتن دور استعمارزدایی اعمال اصل حق تعیین سرنوشت را می‌بایست پایان یافته تلقی نمود و این اصل به عنوان موضوعی تاریخی قابل مطالعه است. گروهی دیگر با رد نظریه فوق‌الذکر و با استناد به عملکرد جامعه بین‌المللی به این عقیده‌اند که حق تعیین سرنوشت دارای حوزه فراتری است و تنها به وضعیت‌های استعماری محدود نمی‌گردد و این اصل در خصوص کلیه گروه‌های حقوقی کشورها به کار می‌رود. گروه اخیر در نظریات خود جدایی بخش شرقی پاکستان از این کشور استناد می‌کند و می‌گویند تجزیه و اعلام استقلال مردم بنگلادش براساس اعمال حق تعیین سرنوشت بوده است. جامعه بین‌المللی به سرعت ودقت کشور را مورد شناسایی قرار داد و یکی از عضوهای سازمان ملل متحد گردید. جدایی بنگلادش از بخش شرقی پاکستان که مستعمره محسوب نمی‌شد می‌تواند تجربه موفق جدایی برای جبران به شمار آید و می‌توان آن رانخستین سابقه در پرونده شکل‌گیری یک قاعده عرفی دانست. از سال ۱۹۹۰ به بعد مهمترین تغییرات در زمینه حق تعیین سرنوشت رخ داد. پس از ۱۹۹۰ نمونه‌های بسیاری از اعمال حق تعیین سرنوشت در موارد غیر استعماری را دیده‌ایم. در واقع، افزایش قابل توجه اعضای ملل متحد در محدوده زمانی ۱۹۹۲-۱۹۹۱ نشان‌دهنده به کارگیری خیلی سریع، یا حداقل پذیرش حق تعیین سرنوشت در موقعیت‌های غیر استعماری می‌باشد. پس از اینکه شوروی سابق و یوگسلاوی در آن‌ها فروپاشی و تجزیه رخ داد بزرگترین چالش تعیین سرنوشت را برای نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰ در پی داشت. پس از ۱۹۹۰ تغییر و تحولات در عمل مستقیماً متاثر از رخدادهای پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، یوگسلاوی، و چکسلواکی بوده. پس بنابر بالا تغییراتی اساسی در مقابل این حق رخ داد. در صورتی که پس از ۱۹۹۰ عملاً ملت‌ها نیز به اعمال حق تعیین سرنوشت خود پرداختند و در نتیجه به کارگیری آن در انحصار دولت‌ها نماند. در نتیجه حق تعیین سرنوشت داخلی در پی تحولات مختلف پس از دهه ۱۹۹۰ افزون‌تر از حق تعیین سرنوشت خارجی مورد توجه قرار گرفته و توجه جامعه جهانی به حق تعیین سرنوشت صرفاً در زمینه استعمار و یا کسب استقلال خارجی به ابعاد جدید این حق برای مشارکت سیاسی همه افراد در داخل یک کشور و حق انتخاب شدن و سهیم شدن در فرآیند

_____ حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه طلبی کشور ۵
سیاست‌گذاری‌های دولت ملی توجه گردیده است. سه گزینه از تعیین سرنوشت داخلی در جامعه بین‌المللی در چند سال اخیر مورد توجه قرار گرفته است که عبارت می‌شوند از:

الف- انتخابات دموکراتیک

ب- دخالت کردن سازمان‌های بین‌المللی در بوجود آمدن رژیم‌های آزاد و خود مختار در درون دولت‌ها

پ - حمایت و راهنما شدن برای اقلیت‌ها

از طرفی دیگر دو جنبه بسیار مهم از حق تعیین سرنوشت داخلی که شامل مسئله حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها اعم از قومی، زبانی، مذهبی یا نژادی در داخل یک دولت مستقل و نیز حق تعیین سرنوشت و میان یک کشور پس از دهه ۱۹۹۰ بروز و ظهور یافته‌اند. (واحد تاتلی، ۱۳۸۶: ۴۸).

حال اگر بپذیریم که اصل تعیین سرنوشت دارای زمینه‌های فراتر از حوزه استعماری است. آیا در این ارتباط، حق تعیین سرنوشت، به ویژه پس از دهه ۱۹۹۰ متضمن حق جدایی طلبی می‌باشد یا خیر؟

آیا گروه‌های قومی و ملیت‌های موجود در کشورهای مستقل می‌توانند خواهان تشکیل کشور مستقل جدید باشند؟ و آیا حقوق بین‌المللی به ادعای تجزیه‌طلبانه این گروه‌ها که بر مبنای اصل حق تعیین سرنوشت طراحی شده مجوز مشروعیت می‌دهد؟ حقیقت این است که حق بر جدایی را می‌توان از نقطه نظر حقوق بین‌الملل عرفی بررسی کرد حق جدایی برای گروه‌های نژادی، اقلیت‌ها و خلق‌ها در حقوق بین‌الملل نیست. فقط حقی که می‌توان برای این گروه‌ها در نظر گرفت ضرورت احترام به حقوق بشری آنها است که در نهایت می‌تواند به بعد داخلی حق تعیین سرنوشت یعنی خود مختاری داخلی منتهی گردد. با این همه برخی از حقوقدانان در شرایط آحاد و استثنایی قابل به حق بر جدایی می‌باشند این گروه از حقوقدانان دلالی می‌آورند که در شرایط فوق‌العاده حق بر جدایی یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل است. این گروه از حقوقدانان به این امر استناد کرده اند که در کنوانسیون وین در مورد جانشینی دولت‌ها، جدایی را به عنوان یکی از حالت‌های جانشینی دولت‌ها مورد اهتمام قرار داده است. از دید و نظر آنان، این توجه می‌تواند دلیل بر حق بر جدایی باشد. با این اوصاف این استدلال نیز از قوت اقناع‌کنندگی کافی برخوردار نمی‌باشد. اشاره به «جدایی» به عنوان یکی از شکل‌های

❖ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

جانشینی دقیقاً به معنای پذیرش حق بر جدایی گروه‌های نمی‌باشد. در نتیجه نمی‌توان اسناد بین‌المللی را به گونه‌ای مغایر با تبعیت بین‌المللی تحلیل کرد. تبعیت دولت‌ها با جدایی متضاد هم هستند و حتی اینگونه می‌باشد که نمی‌توان برای حق بر جدایی در شرایط حاد اساس و مبنایی را پیدا کرد. با این حال اوصاف از سال ۲۰۰۸ اینگونه حوادثی که در عرصه جامعه جهانی در مورد استقلال کوزوو، ابخازی و اوستیای جنوبی، سودان جنوبی گذشت، با تمام داده‌های موجود متفاوت می‌نماید و می‌تواند تحولات جدید حقوق بین‌الملل در عصر حاضر باشد. (ممتاز، ۱۳۸۴: ۴۴).

نتیجه‌گیری:

امروزه جدایی و تجزیه‌پذیری کشورها بعنوان یک موضوع اصلی در سطح بین‌الملل مطرح است. کشورهای استقلال یافته گریبان‌گیر بسیاری از مشکلات سیاسی و ساختاری در سطح بین‌المللی است. جدایی‌طلبی به عنوان یکی از موضوعات اساسی در حقوق بین‌الملل مطرح است. و بسیاری از کشورهای بزرگ از جدا شدن برخی کشورها نگران هستند. ترس و هراس دیگر کشورها بر این است که مبادا جدایی‌طلبی برخی کشورها به عنوان الگویی برای سایر کشورها باشد. و بقیه کشورها را تحت تاثیر قرار بدهد. تشکیل کشور جدید دو کار را ضمانت می‌کند: با تغییراتی که در مرزهای سابق شده و مرزهای سرزمینی جدیدی ایجاد شده و بوجود آمدن شخصیت حقوقی جدید. تغییر دادن کشور به این معنی می‌باشد، در مرزهای سرزمین آن تغییراتی را بوجود آورد که به شناسایی دوباره کشورها نیازی ندارد و حکومت را تغییر ادن به این معنا است که از انقلاب یا اینکه با کودتا یا اصلاح قانون اساسی صورت گرفته، بحثی می‌باشد که به امور داخلی کشورها مربوط می‌باشد.

از اصول اولیه در حقوق بین‌الملل اصل تمامیت ارضی است. همه دولت‌ها به این اصل احترام می‌گذارند. این را بیان می‌کند که هیچ وقت سرزمین یک کشور نبایستی تحت تجاوز، حمله یا تجزیه غیرقانونی باشد. معنای اصل تمامیت ارضی به این صورت تعریف می‌شود که به صورت کل مصون است و جداناپذیر می‌باشد و از طریق زور از خارج نمی‌تواند تغییر یا تجزیه یابد. پایه و اساس موجود بودن یک دولت سرزمین می‌باشد. اگر سرزمینی نباشد هیچ دولتی نمی‌تواند بودن و موجودیت خود را اثبات کند. به همین علت می‌باشد که برای تامین کردن تمامیت ارضی دولت‌ها توجه ویژه‌ای را دارند. تهدید یا استفاده کردن از زور در منشور ملل متحد تمامی اعضا را

مکلف می‌دارد که علیه تمامیت ارضی دولت‌ها جلوگیری کند. اساس مادی داشتن دولت سرزمین می‌باشد. اگر سرزمینی وجود نداشته باشد، دولت پایدار نمی‌تواند بوجود آید. شاید از نظر وسعت یکی از کشورها کوچک و آن دیگری بزرگ باشد، اما این امر به اصل تمامیت ارضی هیچ گونه تاثیر و دخالتی ندارد. مطابق با اصل تمامیت ارضی، سرزمین هر کشور (چه بزرگ چه کوچک) از تجاوز، تهاجم یا تجزیه غیرقانونی تحت امنیت است. هر مسئله‌ای که در کشورها در زمینه انفعال بوجود می‌آید منشاء و پیدایش آن جرقه‌ای از یک فرقه حاصل با رهبریت فردی خاص شکل می‌گیرد. در هر جنگ اقتصادی، تجاری یا سیاسی که بوقوع می‌پیوندد در مرحله اول تبعات مختلف آن گریبانگیر مردم آن کشور می‌شود. در کشور آمریکا نیز چنین اتفاقی بوقوع پیوست و به تبع آن اولین نبرد شکل گرفت. بحران اقتصادی مهمترین بحران جدایی بسیاری از کشورها از جمله هند و پاکستان می‌باشد. اصل حق تعیین سرنوشت یک اصل است که بعد از تصویب رسیدن در منشور ملل متحد و دو عهدنامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ارزش حقوقی داشتند. با توجه به اصل حق تعیین سرنوشت ویژگی‌هایی از جمله سیاسی، حقوقی و اقتصادی را دارد و از دو جنبه خارجی و داخلی نیز می‌تواند به کارگرفته شود.

هم اکنون برای اصل حق تعیین سرنوشت موضوع تعیین سرنوشت برای مردم سرزمین‌هایی که اشغال شده‌اند و تحت استعمار می‌باشند بیشتر رفته و به این معنی می‌باشد که حق مردم هر سرزمین مستقلی برای انتخاب سرنوشت سیاسی و اقتصادی‌شان می‌باشد. دسته‌های ملی، قومی یا مذهبی در داخل یک کشور برای جدا شدن و ایجاد یک دولت جدا و مستقل هیچ حقی ندارند اما این موضوع به این صورت بیان نمی‌شود که این گروه‌ها نتوانند از حق تعیین سرنوشت استفاده کنند. آن‌ها این حق را دارند که در کنار دیگر مردم سرزمینشان از راه‌گزینش یک دولت دموکراتیک و شراکت داشتن در اداره کردن امور آن حق تعیین سرنوشت خود را دارند. این حقوق را که می‌توان به حق حفظ فرهنگ، سهم داشتن از ثروت ملی و ایفای نقش در دولت متبوع و حق انجام فعالیت‌هایی برای حفظ هویت گروهی شان دسته‌بندی کرد و در قالب قانون اساسی به آن‌ها بررسی کرد. از جمله تکالیفی مانند احترام به حق مردم یک سرزمین در جهت انتخاب کردن سرنوشت خودشان و رعایت کردن حقی که آن‌ها برای برخوردار شدن از منابع طبیعی سرزمین خودشان به سمت منفعتشان تکالیفی دارند که بایستی انجام بدهند. در واقع بایستی گفت که اعمال کردن حق تعیین سرنوشت این معنا را دارد که گروه‌های ملی، قومی و

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —

مذهبی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، بایستی این حق را داشته باشند که دولتی که نماد و نماینده آن‌ها می‌باشد و به اصل‌هایی مانند دموکراسی، عدالت، حاکم بودن قانون و کثرت‌گرایی سیاسی و فرهنگی وابسته باشد، و استفاده کند. چیزی که معیار سنجش اصل حق تعیین سرنوشت نمی‌باشد سیستم و نظم اداری دولت‌ها و به این صورت می‌باشد که برای گروه‌های قومی و ملی ترتیبات آزادی و خودمختاری پیش‌بینی کند. میزان وفاداری و تعهد نسبت به موازین حقوق بشر و به خصوص احترام گذاشتن آن‌ها به عهدنامه‌هایی که در حقوق بین‌الملل مدنی و سیاسی ثبت شده موضوعی می‌باشد که برای پایبندی دولت‌ها به اصل حق تعیین سرنوشت حساب می‌شود. اصل تعیین سرنوشت و احقاق حقوق اولیه مردم خصوصاً در کشورهای جدید التاسیس به عنوان مبنای اساسی سایر حقوق به شمار می‌آید. به عنوان اصلی در ماده یک منشور و در گروه اهداف و مقاصد بین‌الملل متحد یاد شده؛ منظور منشور از حق تعیین سرنوشت این است که به عنوان یکی از اساسی‌ترین و پایه روابط دوستانه مابین دولت‌ها می‌باشد. ابعاد و آثار حقوقی که این اصل دارد به شرح زیر است: تعیین حقوق مردم در جهت تعیین سرنوشت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ توجه ویژه به دموکراسی، احترام به ارزش‌های سنتی در کشور جدیدالتاسیس؛ بهره‌مندی مردم از حقوق اولیه در زمینه آزادی‌های فردی و اجتماعی؛ حفظ اقلیت‌ها از لحاظ نژادی، زبانی و قومی؛ بهره‌مندی مردم در حفظ حقوق شهروندی خود مطابق آنچه که در کشور سابق داشته‌اند.

در راستای نتایج حاصل از این مقاله پیشنهاد می‌شود که به آثار مثبت ناشی از حق تعیین سرنوشت در کشورهای استقلال یافته توجه ویژه‌ای شود. اصل تعیین سرنوشت و احقاق حقوق اولیه مردم خصوصاً در کشورهای جدید التاسیس به عنوان مبنای اساسی سایر حقوق به شمار می‌آید. به عنوان اصلی در ماده یک منشور و در گروه اهداف و مقاصد بین‌الملل متحد یاد شده؛ منظور منشور از حق تعیین سرنوشت این است که به عنوان یکی از اساسی‌ترین و پایه روابط دوستانه مابین دولت‌ها می‌باشد. ابعاد و آثار حقوقی که این اصل دارد به شرح زیر است: تعیین حقوق مردم در جهت تعیین سرنوشت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ توجه ویژه به دموکراسی، احترام به ارزش‌های سنتی در کشور جدیدالتاسیس؛ بهره‌مندی مردم از حقوق اولیه در زمینه آزادی‌های فردی و اجتماعی؛ حفظ اقلیت‌ها از لحاظ نژادی، زبانی و قومی؛ بهره‌مندی مردم در حفظ حقوق شهروندی خود مطابق آنچه که در کشور سابق داشته‌اند.

منابع و مأخذ:

- امیدی، علی، خودمختاری و مدیریت مناقشات سیاسی جوامع دارای اقلیت قومی، رساله دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق، ۱۳۸۸.
- اخوان خرازیان، مهناز، تحول حق تعیین سرنوشت در چار چوب ملل متحد، مجله حقوقی، ش ۳۶. ۱۳۸۶ش.
- بهمن آقایی، فرهنگ حقوق بشر، تهران، انتشارات گنج دانش، ج ۱، ۱۳۸۶.
- شیرنگ. محمد، منشور سازمان ملل متحد (انگلیسی به فارسی) به انضمام اعلامیه جهانی حقوق بشر، تهران، دانشور، ۱۳۸۲.
- پرست تاش، وحید، سرنوشت کوزوو، تهران، انتشارات برادری، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- پزینگه، کومارو، بحران و چالش‌های دنیای متجدد و معاصر و نقش و سهم اقوام و اقلیت‌های نژادی در وقوع و استمرار آن‌ها، کتابخانه موسسه مطالعات ملی، ۱۳۹۱.
- تاتلی، واحد. حق تعیین سرنوشت ملل از منظر حقوق بشر بین‌المللی پس از ۱۹۹۰، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۶.
- حلمی، نصرالله، مسئولیت بین‌المللی دولت و حمایت سیاسی، تهران، میزان. ۱۳۸۷ش.
- ضیایی، سیدیاسر، جدایی‌طلبی در حقوق بین‌الملل: تقابل حق تعیین سرنوشت مردم و اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها، فصلنامه‌ی پژوهش حقوق و سیاست، ش ۳۲. ۱۳۹۰.
- ذاکریان، مهدی. حقوق بشر در هزاره جدید، تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۸۸.
- قاری سیدفاطمی، سید محمد، حق تعیین سرنوشت و مسئله نظارت بر انتخابات: نظارت تضمینی در مقابل نظارت تحدیدی، مدرس، ش ۴. ۱۳۸۲ش
- عباسی سرمدی، مهدی، اصل حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، س ۲۰، ش ۶-۵. ۱۳۸۴ش، ص ۴۱.
- عزیزی، ستار، رویکرد متعارض دولت‌ها به حق تعیین سرنوشت خارجی: بررسی نظریات کتبی دولت‌ها در قضیه‌ی رأی مشورتی کوزوو، مجله‌ی پژوهش‌های حقوقی، شماره ۱۶، ۱۳۸۸.
- عزیزی، ستار، تعامل اصل تعیین سرنوشت و تجزیه‌طلبی در حقوق بین‌الملل، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، ۱۳۸۹.
- کاسسه، انتونیو، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، چ سوم، تهران، ۱۳۸۰.

- ♦ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و ششم، بهار ۱۳۹۸ —
- کاپیتان، تامس، «حق تعیین سرنوشت و حقوق بشر» ترجمه هدایت یوسفی، مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید، ۱۳۸۲.
- موسوی، سیدمهدی، اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و مسئله فلسطین، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، ۱۳۸۷.
- ممتاز، جمشید و رنجبریان. امیر حسین، حقوق بین‌الملل بشر دوستانه (مخاصمات مسلحانه داخلی)، تهران، میزان، ۱۳۸۴، ص ۴۴.
- ممتاز، جمشید و رنجبریان. امیر حسین، حقوق بین‌الملل بشر دوستانه (مخاصمات مسلحانه داخلی)، تهران، میزان، ۱۳۸۴، ص ۴۴.
- نوزانی، بهرام، فرج‌زاده، سکینه، شورای امنیت سازمان ملل متحد اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها با اصل حق حاکمیت ملی: مورد کوزوو، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره چهارم، ۱۳۹۰.
- هاشمی رضیا کلائی، سید احمد، صالح ابادی، موسی، حق تعیین سرنوشت در پرتو امنیت ملی، تهران، انتشارات کلک زیرین، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۹۱.

.Reference:

- Crawford, 'the Right to Self-Determination in International Law: Its Development and Future', in P. Alston (ed.), Peoples' Rights (۲۰۰۱), and F. Kirgis, 'The Degrees of Self- Determination in the United Nations Era', ۸ American Journal of International Law (۱۹۹۴) ۳۸۷.
- Galbreath, David J (۲۰۰۵), Dealing with diversity in international law: self-determination and Statehood, The international journal of human rights , Routledge , volume ۹, Number ۴.
- casseseantonio, self-determination of peoples: a legal reappraisal, cambridge university press, ۱۹۹۵, pp ۲۸-۲۹.
- Galbreath, David J (۲۰۰۵), Dealing with diversity in international law: self-determination and Statehood, The international journal of human rights , Routledge , volume ۹, Number ۴.
- Omar, Sidi, M. (۲۰۰۸), The right to self-determination and the

indigenous people of western Sahara , Cambridge review of international affairs ,Published by: Routledge ,volume ۲۱, Number ۱.

- Van Dervyver , John D (۲۰۰۰), Self _ Determination of the People of Quebec under international Law, Journal of international Law and policy , Volume۱۰, Number۱۱۱-Vidmar,Jure (۲۰۱۰).. The right of Self-determination and Multiparty Democracy :Two sides of the same coin?, Human rights law review, Published by: Oxford University Press, Volume ۱۰, Number۲.